

کوتاه سخنی پیرامون کتاب "یک باغ خاطره یک دشت مخاطره" و نویسنده آن

یک باغ خاطره یک دشت مخاطره عنوان کتابیست که یادها و کار و پیکار جوانمرد عیاری را به تصویر می کشد. این انسان شرافتمند و دوست داشتنی تا هنوز برای تحقق آرمانهای انسانی اش باورمند است و از مبارزه بر ضد ستم، استعمار، عقب ماندگی و استعمار دست نکشیده است. حقیقت پسندی و حقیقت گویی عادت اوست و هیچ چیزی را با حقیقت و عدالت معاوضه نمی کند. اندیشه مبارزه برای رهایی انسانهای مستضعف از چنگال ظلم و استبداد، در اعماق وجود او ریشه دارد. عشق به مردم و پیکار در راه نجات آنها او را دلیر، فداکار، صبور و عیار روزگار بار آورده است. او به این نکته واقف است که هر جا که ظلم است، مقاومتی نیز هست؛ و رهایی مظلوم از چنگ ظالم مستلزم تلاش و حرکت صادقانه و نقشه مند می باشد. شکل حرکت و مبارزه وابسته به شرایط، درجه امکانات و همچنان سنجش افکار عمومی جامعه می باشد.

این مرد مبارز و قامت استوار پهلوان آغاشیرین نام دارد. او که در حلقه عیاران خوش درخشید و در میدان رزم و پیکار انقلابی آبدیده شد، در دنیای شعر و نویسندگی نیز قدم های مبارکی برداشت. اخیراً بخشی از خاطراتش را روی کاغذ آورد و زیر عنوان "یک باغ خاطره یک دشت مخاطره" به چاپ رسانید.

خاطرات استاد پهلوان آغاشیرین یک رمان تخیلی نیست که در آن صحنه سازی و سناریو پردازی شده باشد، بل بازتاب واقعیت های عینی و تاریخی جامعه ای استعمار زده و اشغال شده است. پهلوان آغاشیرین با استواری و صداقت به آرمان و اندیشه های تابناک رفقای شهید خود متعهد است و با شجاعت و دلیری در راه پیاده کردن آن دست به مبارزه عملی زده است. اگر امروز پهلوان به نسبت بیماری و جراحات وارده (بالاثر اصابت مرمی بر پای او) از میهنش دور و از صحنه فعالیت داغ عملی جبراً بیرون شده است، اما هنوز از نفس نیفتاده و شور مبارزه در سر دارد.

پهلوان آغاشیرین برخاسته از میان مردم و با خبر از عادات مردم، رسم و رواج ها و واقعیت های عینی جامعه خود است. سراسر زندگی او سرشار از حادثات تلخ و شیرین می باشد. او به مسافری می ماند که در کوره راه های دشوار گذار مبارزه طی طریق کرده و با سربلندی و افتخار از بوتۀ آزمایش های سخت بیرون شده است. از همین این سبب است که او در قطار مردان بزرگ و نیک اندیش جا و مقام دارد.

پهلوان آغاشیرین سالیان دراز است که از کشور مآلوفش افغانستان دور شده است، اما درد و رنج مردم مظلوم افغانستان در رگ های او جاریست. مردم قدر شناس شمالی زمین او را می شناسند و به دیده احترام می نگرند. نام نیک، اخلاق حمیده، شجاعت و آزادگی او به کسی پوشیده نیست. هیچ مجلسی نیست که در آن از عیاری و عیاران یاد شود، نامی از پهلوان برده نشود.

سال ۲۰۱۰ میلادی بود که با پهلوان آقا شیرین در شهر چهاریکار ملاقات کردم. مردمان محل از پهلوان نامدار چنان استقبال گرم به عمل آوردند که مرا شگفت زده ساخت. دلیل این همه محبت ها آنست که این مرد عیار توانسته است مردم را از خود بسازد و دل‌های شان را بدست گیرد؛ چیزی که هنر و استعداد خاص می خواهد و هرکسی به آن دست یافتنی نیست.

" یک باغ خاطره یک دشت مخاطره " اثر پُر ارزشی است که کار کرد ها و پراتیک یک جریان سیاسی را در فضای نهایت اختناق و گیر و گرفت دستگاه استخباراتی حکومت خلقی - پرچمی به تصویر می کشد . متن این اثر برای خواننده پیام تاریخی و واقعی را می رساند .

خاطره دیدار با پهلوان در افغانستان :

روزی پهلوان آقاشیرین و دوست گرانقدرمان محمد شاه فرهود با انجنیر عباس حمیدی در محل کار من (فابریکه نجاری و حجاری) در شهر چاریکار تشریف آوردند . دوست و همکار من سید خالد سادات اصرار داشت که شب را به خانه او مهمان شویم. رفقا گفتند باعث زحمت ایشان نمی شویم. سید خالد جوان که صرف نام پهلوان را شنیده بود ، چندین بار برای پدرش تلفون کرد و از حضور پهلوان و رفقاییش خبر داد. پدر سید خالد که از سادات هوفیان و شخصیت روحانی و معزز منطقه است و شاید بیش از بیست سال می شد که پهلوان نامدار را ندیده بود ، اصرار نمود که شام به خانه ی شان برویم . پدر سید خالد را مردم بنام آقا صاحب یاد می کنند که مریدان زیادی دارد. قرار یاران بر آن شد که جهت هواخوری به دره سالنگ برویم. ما وارد دره زیبای سالنگ شدیم. کنار دریای سالنگ قالین های سرخ پهن شده بود. آب زلال دریای سالنگ با شور و مستی غوغا کنان به سرانسیب دره می غلطید. دوستان در پهلوی هم نشسته بودند. مجموعه شعری استاد پهلوان که تازه از چاپ برآمده بود ، دست به دست می گشت و اشعاری از آن دکلمه می شد. چون تعداد دیگری از دوستان در کنار دریای غوربند واقع پل متک انتظار ما را می کشیدند، نا گزیر به طرف پل متک حرکت کردیم. هوای کنار دریای غوربند و فضای مجلس خیلی ها دل انگیز بود. حیف که زمان مانند آب دریا به تندی گذشت. ما به سوی منزل آغا صاحب هوفیان حرکت کردیم. شام بود که در نزدیکی خانه آقا صاحب رسیدیم. آقا صاحب دم دروازه خانه اش ایستاده بود و انتظار پهلوان آقا شیرین و همراهانش را می کشید. او پهلوان را تنگ در آغوش گرفت و از دیدن او و باز گشتش به وطن اظهار خر سندی نمود . تا نا وقت های شب در خانه آقا صاحب ماندیم .

آقا صاحب دفتر خاطرات ذهنش را ورق زد. از جوانمردان شمالی سخن به میان آورد. از مبارزات عملی پهلوان یاد کرد. از رفیق دوستی هایش ، از روابطش با کاکه ها، از مردم دوستی اش، از مقاومتش در برابر شکنجه ها ، از روحیه تسلیم ناپذیرش ، از جور و جفای اربابان قدرت و فشار حکومت ها ، از جوانمردی و فدا کاری اش ، از ناموس داری پهلوان و سائر همسنگراناش برای اهل مجلس قصه کرد. صحبت ها و خاطرات آغا صاحب برای همه ما بسیار زیبا ، آموزنده و دلنشین بود. شور بختانه که سید خالد فرزند دل‌بند آقا صاحب پنج روز بعد از آن تاریخ، در یک حادثه شهید شد که امروز در قطار ما نیست. یادش گرامی باد .

استاد پهلوان آقاشیرین رفاقت و فدا کاری را از مکتب عیاران آموخت. اوضاع نابسامان جامعه و تماس نزدیکش با عیاران نامدار و مبارزان سرشناس او را به پله های بالا تر تکامل کشانید و آبدیده تر ساخت. هنوز هم به عادات و ارزش های پسندیده عیاری پا بند است. شجاعت ، رفاقت ، وفاداری ، گذشت ، ایمانداری و ناموس داری از خصلت عالی اوست که وی را نزد جامعه عزیز و با اعتبار ساخته است. این صفات در وجود او به یک اصل زندگی مبدل شده است . حضور پهلوان در اجتماع افغانی مقیم کانادا نیز مایه افتخار و الگو می باشد. او در زندگی شخصی و خانوادگی نیز انسان موفق است . سه پسر و یک دختر دارد. پسر بزرگش به درجه دکتورا و ما بقی به ترتیب به درجات ماستری و لسانس از دانشگاه های کانادا فارغ التحصیل شده اند. بدون شک که در این موفقیت پهلوان و همسر محترمش نقش مهمی را ایفا نموده اند.

من به عنوان دوست و رفیق پهلوان ، این پیروزی را برای وی و برای تک تک اعضای خانواده اش تبریک و تهنیت عرض مینمایم . زندگی پهلوان پُر بار تر باد!

میا جان ثبات - کشور کانادا - شهر تورنتو - دسمبر سال ۲۰۱۳ میلادی